

إِذَا فِيهَا مَسَائِلٌ

المسألة الأولى: في نوعها

محدوده‌ی عمل (شعر یا نثر)

و عملها الجزم قليل لا ضرورة؛ خلافاً لبعضهم

ص: صحيح این است که عمل آن، هم در ضرورت و هم در اختیار و نثر است لکن اصل عمل آن قليل است

قال الجمهور: هي حرف

و علی هذا القول فالصحيح: أنّها بسيطة، لا مركبة من {إذ} و {أن} و علی البساطة فالصحيح: أنّها الناصبة، لا {أن} مضمرة بعدها

ص: جمهور و سیبویه (الكتاب: ۱/ ۴۸۳) گویند حرف است، زیرا دارای تمامی خصوصیات حرف است. مثلاً هرگز مسند و مسند الیه واقع نمی‌شود

ص: میانشان اختلاف شده که آیا {إذ} بسیطه است یعنی از ابتدای وضع، واضح اینگونه آن را وضع کرده است یا مرکب بوده و وضع ثانوی دارد بعضی از نحویین مانند خلیل بن احمد (الكتاب: ۱/ ۴۸۳ و همع الهوامع: ۲/ ۶) قائل به ترکیب آن هستند و می‌گویند: مرکب از {إذ} و {أن} است و الف {أن} بعد از نقل حرکت آن به ذال به جهت التقای ساکنین با نون حذف شده لکن صحیح این است که بسیطه باشد زیرا که اصل در وضع کلمات، بساطت است و گروه قائل به بساطت در بین خود، اختلاف دارند که {إذ} عامل است یا مهمل بوده و نصب فعل مضارع به واسطه {أن} مقدر است که قول صحیح، عاملیت {إذ} است چنانکه سیوطی (همع الهوامع: ۲/ ۶)، اشمونی (شرح الاشمونی: ۳/ ۲۹۰)، ابن مالک و عباس حسن (النحو الوافی: ۴/ ۲۹۰) قائلند، زیرا اصل، عاملیت لفظ مذکور و عدم تقدیر لفظ عامل است

و قيل: اسم و الأصل في {إذاً أكرمك}: إذا جئتني أكرمك، ثم حذفت الجملة، و عوض التنوين منها، و أضمرت {أن}

ص: جماعتی از کوفین گویند اسم بوده و مرکب از {إذ} شرطیه و تنوین عوض از جمله محذوف است و به مناسبت فتحه ذال به صورت تنوین نصب است و چون {إذ} ناصبه نیست، نصب فعل مابعد به واسطه {أن} مقدر است

قال سيبويه: معناها الجواب و الجزاء

ص: در صدر کلامی واقع می‌شود که در جواب کلام مذکور یا مقدری است که مابعد {إذ} مترتب بر آن کلام است به نحو ترتب جواب و جزاء بر استفهام یا بر شرط، هرچند که در آن کلام، ادات شرط و استفهام نباشد

خ: لم يصرح بهذا سيبويه في باب {إذاً} و لكن فحوى النص يدل على هذا انظر الكتاب ۱/۴۱۰ و النص الصريح جاء في الكتاب ۲/۳۱۲ في باب {عدة ما يكون عليه الكلم} قال: و أما {إذن} فجواب و جزاء و انظر الجني الداني: ۳۶۴

فقال الشلوين: في كل موضع

ص: در تمام مواضع استعمال این معنا را دارد

خ: انظر همع الهوامع ۴/۱۰۴ و رصف المباني ۳۶۳ و الدماميني ۴۱ و انظر التوطئه ۱۴۱ فإنه لم يقل في كل موضع

و قال أبو علي الفارسي: في الأكثر و قد تتمحض للجواب

بدليل أنه يقال لك: أحبك، فتقول: إذا أظنك صادقاً، إذ لا مجازاة هنا ضرورة. انتهى كلامه

ص: در اکثر استعمالات دارای معنای جواب و جزاء بوده و گاهی فقط برای جواب می‌آید زیرا در این مثال {إذاً} تنها برای جواب است زیرا جزاء در اینجا معنا ندارد ضرورتاً و یقیناً، زیرا زمان هردو جمله حال است زیرا وقتی به مخاطب گفته می‌شود: دوست دارم، او در جواب می‌گوید: گمان به راستگویی تو دارم؛ یعنی الآن این گمان را دارم نه در آینده و می‌دانیم زمان جمله جزاء باید نسبت به جمله شرط استقبالی باشد، زیرا که در حکم سبب و مسبب هستند، و رتبه مسبب مؤخر و مستقبل از سبب است؛ بنابراین اینجا معنای جزاء ندارد. کثیری از نحویین مانند محقق رضی (شرح الکافیة: ۲/ ۲۳۶)، صبان (حاشیة الصبان و سیوطی (همع الهوامع: ۲/ ۶) همین نظریه را دارند (۲۹۱/ ۳)

المسألة الثانية في معناها

و الأكثر أن تكون جواباً لـ {إن} أو {لو} ظاهر تین أو مقدر تین

فالأول (ظاهر تین)

و قوله تعالى: قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ (الإسراء/ ۱۰۰)

كقول الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، حين سمع رجلاً يقول: اللهم آتني ما توفّي عبداك الصالحين: إِذًا يُعَقِّرُ جَوادك و تُهْرَاقُ مَهْجَتك في سبيل الله

اگر اینگونه دعا می‌کنی پس در آن هنگام، مجروح گردیده می‌شود مرکب نجیبت و ریخته می‌شود خون از سرت در راه خدا
ص: در اینجا {إن} در تقدیر است نه دیگر ادات شرط، زیرا اصل ادوات شرط {إن} است و همواره اصول ادوات در تقدیر گرفته می‌شود مگر دلیلی بر تقدیر غیر اصل باشد

والثاني (مقدر تین)

و قال الله تبارك و تعالى: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ (المؤمنون/ ۹۱)

خدا هیچ فرزندی نگزیده است و هیچ معبودی با او نیست؛ (و گر نه) در آن صورت حتماً هر معبودی آنچه را آفریده بود، می‌برد، و مسلماً برخی آنان بر برخی [دیگر] برتری می‌جستند

ص: تقدیر چنین است: لو كان معه إله إذا لذهب؛ و در اینجا باید {لو} در تقدیر گرفت، زیرا {لام} جوابیه در جواب {لو} می‌آید چنانکه طبرسی (مجمع البيان: ۴/ ۱۶۶)، زمخشری (الكشاف: ۳/ ۲۰۰)، شیخ طوسی (التبيان: ۷/ ۳۹۱) در آیه این نظریه را دارند

المسألة الثالثة: في لفظها عند الوقف عليها

المسألة الرابعة: في عملها

إذاً فيها مسائل

محدوده‌ی عمل (شعر یا نثر)

المسألة الأولى: في نوعها

المسألة الثانية: في معناها

المسألة الثالثة: في لفظها عند الوقف عليها

اقوال در تلفظ

و الصحيح: أن نونها تبدل ألفاً، تشبيهاً لها بتنوين المنصوب

و قيل: يوقف بالـ{نون} لأنها كـ{نون}{لن و أن} روي عن المازني و المبرد

ص: زیرا نون آن جزء کلمه است به خلاف تنوین نصب که عارضی است

فالجمهور يكتبونها بالألف و كذا رسمت في المصاحف

و المازني و المبرد بالنون

و بيتني على الخلاف في الوقف عليها خلاف في كتابتها

اقوال در کتابت

و عن الفراء: إن عملت كتبت بالألف، و إلا كتبت بالنون للفرق بينها و بين {إذا} و تبعه ابن خروف

ص: زیرا اگر عمل نکند و با الف نوشته شود، با {إذا} شرطیه ظرفیه اشتباه می‌شود، لکن وقتی عمل می‌کند، دیگر جای این اشتباه نیست، زیرا {إذا} ظرفیه، عامل نیست

و هو نصب المضارع

تصديرها

و استقباله

ص: زمان فعل مضارع، استقبال باشد

و اتصالهما أو انفصالهما بالقسم أو بـ{لا} النافية

يقال: آتيك، فتقول: إذاً أكرمك

و لو قلت {أنا إذاً} قلت {أكرمك} بالرفع لفوات التصدير

و لو قيل لك {أحبك} فقلت {إذاً أظنك صادقاً} رفعت لأنه حال

و لو قلت {إذاً يا عبدالله} قلت {أكرمك} بالرفع للفصل بغير ما ذكرنا

ص: با وجود شرط صدارت طلبی در عمل، اگر {إذاً} بعد از {واو} یا {فاء} عاطفه واقع شود آیا عمل میکند؟

ص: مانند ابن مالک، محقق رضی (شرح الکافیة: ۲/ ۲۳۷)، ابن حاجب و سیویه (الکتاب: ۵/ ۴۸۱)

قال جماعة من النحويين إذا وقعت {إذاً} بعد الواو أو الفاء جاز فيها الوجهان

نحو: و إذاً لا يلبثون خلافاً إلا قليلاً (الإسراء/ ۷۶)

و قرئ شاذاً بالنصب

خ: فقد قرأ أبي بن كعب و عبد الله بن مسعود {و إذاً لا يلبثوا}

ص: وقتی حروف عطف، اول جمله مستقلى را بر صدر جمله مستقل ديگرى عطف می‌کند، گویا اول جمله معطوف در صدر قرار گرفته پس {إذا} شرائط عمل را داراست و دلیل عدم عمل، این است که حروف عطف، عطف می‌کنند جمله مابعد خود را بر ماقبل به عنوان اینکه جمله معطوف، مکمل و در ادامه جمله معطوف علیه است بنابراین {إذا} وسط واقع می‌شود و شرط اول عمل را ندارد و چون حروف عطف هر دو خصوصیت مذکور را دارند بنابراین در {إذا} هر دو وجه إعمال و إهمال جایز است

ص: فایده: بسیاری از علمای نحو مانند ابن مالک، محقق رضی، سیوطی (همع الهوامع: ۲/ ۷)، وجه إهمال را ترجیح می‌دهند، لذا در آیه شریفه قراءت إعمال را شاذ دانسته‌اند

ص: باید ملاحظه کرد که جمله معطوف علیه دارای چه خصوصیتی است، اگر ابتدای کلام است پس لازمه عطف جمله معطوف بر آن، این است که {إذا} در صدر جمله واقع شود و آن دو وجه إعمال و إهمال جایز می‌گردد، ولی اگر جمله معطوف علیه ابتدای کلام نبود، آنوقت عطف بر آن، موجب عمل نمی‌شود

تنبيه: وقوع إذا بعد واو و فاء

و التحقيق

أنه إذا قيل {إن تَزُرُّني أُرِّزْكَ و إذاً أحسن إليك} فإن قدرت العطف

على الجواب

جزمت و بطل عمل {إذاً}

لوقوعها حشواً

حشواً: وسط قرار گرفتن

أو على الجملةتين جميعاً

جاز الرفع و النصب

لتقدم العاطف

ص: اشمونی (شرح الاشمونی: ۳/ ۲۸۹) این نظریه را صحیح می‌داند

إذ ما بعدها مستأنف لأن المعطوف على الأول أول

ص: فایده: آیا این مسأله تنها پیرامون {إذا} بعد از این دو حرف عطف مطرح است؟ جواب: آری این بحث مختص این دو حرف عطف است به جهت شدت اتصال و ارتباط مابعد آنها به ماقبلشان و در دیگر حروف عطف {إذا} قطعاً عامل نیست